میکرو فیلم تهیه شد

۱۳۸۵/۹/۱۹

کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: پنج رقعه

مؤلف متن: محمد ظهوری ترشیزی — محشی

شارح — مترجم

تاریخ تحریر — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۱۴

نام کاتب

موضوع: ادبیات — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۱۴

طول: ۲۳ — عرض: ۱۸ — شماره عمومی: ۳۱۹۹۲

وقفی / خریداری: مقام معظم رهبری — تاریخ وقف: بهمن ۸۳

ملاحظات

× ناقص الآخر.

۱۸

میکرو فیلم ...
۱۹/
اداره مخطوطات
نام کتا...
مولف
شارح
تاریخ
نام کا...
موضو...
طول
وقفی
ملاحظ...

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

شهید تبسم دیت [illegible] خون بهاش ؛ مقتول رنگین مطلب شیرین [illegible]

گوی [illegible] مدعاش ؛ نخل تابوت [illegible] بوالهوسی ؛ گل تمنا نخیج قاتلش [illegible] عاشقی

ماتمی‌اش شهید گلگون کفن انگشت ارغوان اثر ؛ نوحه گر حلقهٔ مصیبت

زدگان قتیل نوخیز پیرهن لخت جگر ؛ تبسم تفتهٔ جگر کربلای بلاش ؛ تشنه

لب در آب فرات چشم آشناش ؛ دل افکار از تیغ جفا سینه ریش ؛

[illegible] جان نثار از تنگ تهیدستی [illegible] ؛ بکلی جان داده اندیشه

از زردی بازوی قاتل [illegible] شمایل [illegible] پاک و خون پلید

حسرت مقتولان [illegible] دست بردن [illegible] جان ؛ همداغ مصیبت

زدگان ناخن خاک کدورت و غبار حرمان بر سر افشاندن ؛ همدرد

ماتمیان

ماتمیان از لخت [illegible] داغ بدل سوخته آتش دوزخ

شرر ناامیدی ؛ [illegible] تن کشیده تیغ [illegible] محرومی ؛ برشته

رخسار ناخن [illegible] ؛ نعل بر بدن [illegible] شب [illegible]

بار الم ؛ آستان بوس فرق فشوریده پیشانی عقده [illegible] گوهر اشک

در آستین ؛ سر بار جان تحفهٔ عرق انفعال بر جبین ؛ خدمتگار

[illegible] خدمت از کم خدمتی شرمسار ؛ جان بکف روان هدیه برکرد

خجالت بر غدار ؛ شهید بخاک و خون افتاده بر زبان [illegible]

[illegible] چشم امید بدیدار [illegible] گشاده رطب اللسان

شکر گذاری اقبال ارجمند ؛ مجروح جان معدن معدن [illegible]

نمک بردن از آن لعل نمک بر جراحت بار ؛ شکر تر زبان

گلشن گلشن بار منت بر فرق از آن نهال عشوه بار ؛ از عهده

بر نیامده صد یک شکر [illegible] ؛ مستعدی نگشته [illegible]

سپاس عنایات نمایان ؛ با صد جان شور تقصیر در مواقف

ادب سر در پیش [illegible] روی نیاز بر آستان مغفرت مکان

بمعذرت آوری و پوزش گستری نهاده ؛ دامن عذرخواهی

از کفِ عجز فرو نگذاشته [illegible] و نظر تجاب [illegible] بزم [illegible] از پشت پای
خجالت و انفعال [illegible] کشیده و رنا و دریای اشک [illegible] از چشم تر
[illegible] می‌بارد و چشم [illegible] آمرزش و بخشایش [illegible] و معاصی از الطاف
فیضِ بزمِ حضور کرامت ظهور دالالند و خستگان و در اسلم و لوازم
لاغرکنا و بخشای عصیان ردای از شغل مرحمت منزل معلی آموختگان
میدارد و این سر در گریبانِ تشویر و پا به دامانِ عذر تقصیر نظر بر گرد از ناصواب
وکنا بحجاب نو و از حیا ز تا قدم میکند ازدو سر تا پا از اندوه پشیمانی
میکاهد و بزبانِ حال [illegible] عذر رکیک تقصیرات رنگ ناک [illegible] که ابوا
مشربی در عالم سیاه‌مستی اوراد محبت و دست بدامن خیال سرابهر آب
آویختن و با آن رنگین بمحبت نازک مزاج رنگ تکلیف مجلس‌ها
آرای و بزم پیرای ریختن و از تیه آفرینی و بهانه سازی بر بستر جا گرد از
ناتوانی افتادن و نگه گرم لب نازنین را که بار تبسم و بوی گل برو
گرانی میکند تصدیع اعیادت غایبانه دادن و از شکوه تلون مزاج
نازک طرح تغییر ریز رنگ بر چهره آداب گشتن و از تکلف طبع شوخ تغییر
ریز رنگ آمیز چهره گوناگون نقش بر صفحه کده خیال بستن و از کثرت

بنا بر

بیتابی شوق [illegible] نغمای و آرزوهای ستور هی خیال نزاکت بار
گرم دیدن و از [illegible] گستاخ کاری [illegible] بازوی حیا پرور
بصد رنگ [illegible] بجا بی گرداندن و [illegible] دستِ کرم
جرمکاه نظرِ معذرت تقصیر دوختن و بعضا ماشوق [illegible] طرز ابرویش
و آیین تجاهلش آموختن و به تقدیرِ خواهی بسر تا ر تحفه فقیر کشوده هیئت
مختصرِ جان بر آستانِ پیش کشیدن و با هزاران درد طلب با خواندن
بجای درسیدن و کتاخانه مولویه سوی آداب گردیدن و زبان
تر زلی [illegible] گشادن و تشبیه آن لب روح افزا آب حیات
که در راهِ بجان بخشی او جان داده و با دو رسیده دادن و جانب
از پایه شناسی نگاه داشتن و جانِ نازنین قاعده دانی بحرف
غلط نیدن و خاطرِ نازک او شکستن یعنی خیال بوسه آن
پای اندازِ بزم [illegible] نیایی که اشته‌ها از باز نکهتِ سمن افکار
گردیده و در کفِ [illegible] رنگ [illegible] در عالم خیال بستن
و عذر [illegible] رنگ آن [illegible] بازوی قاتلِ شمشیر شمایل رنگین
ادا نخواستن و بساطِ بوقلمون پوشش هزار رنگ نیاز برا[illegible]

ودور از ان خسار دلفروز جانب مهر در شاه [illegible] وبا این گناه
ناشسته اپای نگاه زیر نجیر موج اشک ندامت نخستین و در تصور آن
قامت [illegible] بشرم بپای [illegible] و در تماشای آن ترک گرد
نهادن [illegible] بستر چشم بر روی [illegible] گشادن اندیشه چهره برافروختگی غیرت
آن طبع غیور بخاطر ناقباحت فهم جانید [illegible] شرح ملال هجران تحریر
نموده ام پرداختن و ازین رنگینه غبار کدورت [illegible] صفو کده دل
صفا منزل بلند ساختن و از سرمه سیاه بختی که از دود نفس در کلوخ
گردیده و ازین را [illegible] بلند بانگ بلکه برگ پرده گوش [illegible] گران آمده
رسیده سنگ گدازی نمودن و زبان التماس داری گلگونه اشک که چهره
زعفرانی را ارغوانی ساخته و رنگ طرح شگفتگی در گلزار خاطر آن نوبهار
لطافت بار که [illegible] تند وزیدن نسیم ارغوان چهره اش همرنگ زعفران
است انداخته نکشودن از زمین اقبال بهزوال عشق فیض جاوید
اندوختن و برای رفع [illegible] عین الکمال سپهر ناتوان بین سپند
سوختن و هر برگ ارغوان با خامه [illegible] گل از خون دل نامه رنگین
مضمون متضمن احوال سرشک لاله گون نگاشتن و همراه قاصد

صبا

۴

صبا بنرم [illegible] نگار [illegible] زمین ارسال داشتن و گل چندان نو آیین گلشن
حضور در فصل بهار [illegible] را از کیفیت ماجرای [illegible] بیمار [illegible] عاشق
در بحر [illegible] بنداشتن میخواهد [illegible] وب تحمل کرده از [illegible] ستم انداز و
مقتولان خونبها بخاطر بیاورده از خونریز سیاهی [illegible] بجان تحفه
بران غمزه عرق نشوید و سر خدمتی ادراک انفعال [illegible] بجز
تشنیان نگاه [illegible] گلشن داشت و گل چنیان رنگین چمن نهاد [illegible]
خونبها فراموشش دامن بخون دیت بیالوده و مقتولان بالباس هم آغوشش
چشم بر روی قاتل نگشوده و بزخم جان [illegible] چون [illegible] نشان بیچارگان سینه
چاک و در دو آب از چشم چکان آوارگان چشم نمناک نوای جگر
خراش مرغان گم کرده آشیان و ناله در دبایش غریبان مهجور از
خانمان بالعبرت کهن [illegible] از زندگی مایوس و درد تازه محبت
افتادگان از در یار [illegible] مانوش [illegible] افتادگان انفعال و
تشویر و نظر بر پشت پای خجالت دوختگان صاحب تقصیر بوالله
نظران چشم از جانب [illegible] وام گرفته و سراپای خویش نکهته
زدیان [illegible] خوانستن گاران بعبارت [illegible] باعالی الطریق

صلح و با خود براه جدل کام زن و بی سپر با تنگ چشم از درد چکیده
محبت در جگر نشکین راه سبب گذاری رهنمای آوارگی و دشت جگر
سوز جان ... بیچارگی بکشتی ... ان چاره نوبه طوفان بلاخیز
جنون و موج از سرگذشتگان طغیان دریای شور انگیز اشک لاله
گون ... دل افگار دریا دریا ابر سرشک ... و غریبان دور از
یار و دیار بر کاله بر کاله جگر در کنار بمقتولان ... دست از فرق
از دوش افکن و شهیدان بر پای تیغ قاتل بران زخم بوسه زن
بقاتل بیرحم از استشفاع ... سر قبول اجابت و خونریز یک لخت
با عالمی بهر طرف افتاده و از افتاده قتل بسمل نگر دیده با لب پایان راه دور
دراز وصول ... و سر در هوا پایان دشت جا نگذار حصول مدعا نا توانان
قوی باز و محتاجان بی آرزو برحمت گناه ... که صد جهان گناه
بیکدم در خون نشانده و عفو ... که هر ساعت گرد نشور از چهره
جرم باستین عاطفت افشانده به بخشایشی که سر عصیان در آغوش
شفقت گرفته و عفوی که در دنبال ... با پای برق بجست و جو
رفته با جان گاران یاد جهان از دل فراموش و سینه افگاران

از حرف شکوه لب خاموش که عفو خواستگار او شده و عفوی که فرقه
گناه در کمند او ... با پایان سر در هوا و سر گشتگان بی بر جا تسبیح از
تاب حسن خویشتن آرا چهره برافروخته و پروانه از گرمی عشق نا پروا
سوخته بگلگون بیباک انداز مقام ناز و بلبل ... زخم ...
سپر تیغ ... غیرت و جراحت ناسور ... جگر سوز
حسرت بگریم جان ... آرزو و بخت ... انفعال از جبهه افشان
و جواد عالم عالم مراد ده عرق خجالت از چهره چکان با ستونایه
خروار خروار دل بر باد ده و ... نیاز ... هزار بار منت بر جان نیاز
نه مقتول در عرصه قتل با آرزو و شهید شده ... و قاتل
دست تیغ بخون آغشته از خون بسمل گرم افگار بخاک ... دامان با
اعتبار و دشمن کامان دوستی شعار بگرفتاران از بند آزادی آزاد
وانده کاران با خاطر ناشاد شاد و بشهیدان بر خاک خون طپیده
خونبها کرده و قتیلان در خون غلطیده گلگون پیرهن و ... دامان
بزرگ حوصله و بخشش ... و اپس از فاتحه ... غدر ... نیوش
پوزش پذیر و ... زود عفو دیر گیر که در بی روز چهره شفقت

افروز کرشمه لطف بهانه طلب از سر جمیع تقصیرات این علیل خواهد در
گذارند و بچشم رحمت گناه آمرز جانب این پوزش گستر بنگرند و سراسر
جرایم و معاصی این اردی نیاز بر زمین معذرت نهاده عفو فرمایند و بصیقل
عاطفت زنگی خجالت و انفعال عصیان از آیینه دل اخلاص منزلش
بزدایند تا صورت عکس افکن آیینه نیاز ز اینجا بین است و تقصیر
محک استطلاع عیار بخش و بحث انگیز صورت بخور جرایم در ضمیر آیینه
نظیر حاشیه نشینان لب طارم حضور لامع النور بوجه احسن جلوه گر باد
رقعه دویم در فراق و آرزوی ملاقات آب از فرق گذشته بجز ملازم چشم
اشک دوری فرق تا قدم سوخته آتش برق شرر تاب مهجوری گل
زخم بر فرق نهاده بهار گل افشان شهادت شب ز لبی خار بجادر
پا رفته راه دشوار گذار مدعا طلبی فرق از سجده مالامال ارادت
بر زمین سر افکندگی سجده طراز ساخته ز فرق تا قدم جبهه بی
گردیده تا ادای سجود نیاز باشی پرداخته در راه باریک سخن
چون شانه بفرق زنجیر مویان می در آید و موی بموی احوال
آشفته دماغی و پریشان خاطری خود که مانند زلف آیینه

دامان

6

رویان قد تاج شرح نیست بلکه گوششان آن سر حلقه کج کلهان قدر بین
گران وا مینماید چه قطره زن سنبل و سنگ را که از فرط روانی و قطره
زنی فرق دویدن آغاز کرده میدوانند و سلام عطر بار که چون نسیم عنبر شمیم
صحرای ختن مشام جان را معطر گرداند آن فرق [illegible] صدها قلم مشک بار
و صد ختن نافه بر باد [illegible] گردیده [illegible] ز فرق سرکشان وادی با کلاه
وابله پایان دشت بی آرامی که از آن تا بر که طالع برگرد فرق گردیدن
رواز باری و دمسازی بر تافته ساعتی دل یگانه از شکیب و از آرام
نافته از اشنا رری تسلی بتافته حسرت آغوشش از شبکه خمیازه فرای
بر و دوشش گردیده فرق تا قدم عضو عضوم برنگ برگ گل از تند باد
هجران از هم پاشیده جدای آن فرق مشکین و موی عنبر آگین
که این دو بیت در ستایشش او واقع گردیده **ابیات** از فرقش موی دام
هوشمندان از و تا مشک فرق ابلهان فراوان موشکافی
گرد شانه نهاده فرق نازک در میانه نی چه میگویم از و تا
مشک نه سیاه و کم بهاست فرقهاست و او را با مشک نسبت
دادن خطا که آهو آهو تیز دیده از آهو مبراست هزار رحم نابان

چون رشته به قد قم انداخته و بر زخم کاری را بخلش چون [illegible] شکسته بچکد
فراق آن سرو داستان مجموعه زیبای [illegible] زیر بال شسته نهانی
تا دست بدامن این سرو در هوا آویخته از دست بر دوش جامه کردار سر بر
زانو نهاده [illegible] بین السطور گریبان چاک زده و دامان تر
بازه زهی تاک بر فرق ریخته تا آتش غم [illegible] بلطف از فرقم
بر گرفته آتش جان سوزی که از شمع وار بسرم در گرفته بدان گونه بر آ
یاد آن دهان تنگ و میان باریک در تنور کده سرم پیچیده که از
کثرت ضعف و ناتوانی تنم مانند مو در فرقم چون گره مو گردیده غم جانکاه
هجر بنوعی نوعی در راحت بر رخم بسته و آب از چشمه کشاده که هر موی
مژه دیده دریا فشانم از گوهر اشک شماره رشک یا [illegible] از موی
فرق بگوهر گرفته با قوت لبان داده بیش از این از بیم ملال
آباد خاطر نازک یا [illegible] سر آغاز نیکند تو زبان بسر گذشت
تنهای بی نهایت [illegible] بیک شعر [illegible] فرق سر آمد اشعار
[illegible] اکتفا نماید زسر گذشت بی آب چشم یکی از سر
گذشتم عنوان است [illegible] تمام صحبت داشتم [illegible] سراسر

7

جانی [illegible] نظاره و دست را از بی تابی شوق [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] زورق نا [illegible] کردم [illegible]
[illegible] مبارز قدم
[illegible] طوفان دیده را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرق مردم دیده خاکی [illegible] کار [illegible]
[illegible]
[illegible] از سر جان [illegible] و جان [illegible]
[illegible] آسمان
محروم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

میکرو فیلم
/۱۹
نام کتاب
مؤلف
شارح
تاریخ
نام کاتب
موضوع
طول
وقفی
ملاحظات

کر قبول ... تو افتد ... افکند در رهی که ... جان ...

نثار ... سرکشی هر کجا که جلوه گری ... فرق ... آن ...

... وجان که ... آن ...

وجان ... بمیردن ... گردن ... رها کردم ...

... اگر ... مختصر ... انداز ... قران

جان ... مختصر بران ... فرق

... و ... باشد ... زخم ... عار ... سستی

... که ... تا ... سینه ... چاک

... قدمی ... توانم ... وسر ...

... توانم ... سینه صد پاره ... شکست ...

... نگاه ... دامن ...

... ببرید ... بی ...

... که ... سینه

... جان

... جان ... خنجر ... جولانگاه

... فرق ... واز ضرب ... کمان

... غرور عشق ... فرق ...

... جانو

... و ... کسی ... محبت ... سر ... وه

جز ... فرق ... و کار ... راه

... قدم ... کد ...

تیغ ... فرق ... کیه ... شمشیر ... سینه که ... معرکه

... علم سر ... افراخت ... تیغ ...

... حباب عشق ... فرق ... ده

... محبت ... گاه ... بکیمیاگری ...

... عشق ... سوی ... سوخته باید ...

... صد گوره

... تجربه ... ایمان ...

... اخلاص ... برآید

قدمی ... راه ... تیغ ... و فرق

... تن ...

بلندی [illegible] محبت [illegible] فوق [illegible] سودکان انجمن [illegible]

[illegible] که هر دم از ما بافت [illegible] زبان [illegible] گواه [illegible]

و کوه [illegible] اندوه [illegible] فوق [illegible] که اگر محبت [illegible] التفات به [illegible]

فرود آرد [illegible] عمر فوق از قدم [illegible] از تغافل [illegible] بیش [illegible]

[illegible] اعتبار فوق [illegible]

انداز [illegible] کم [illegible] و [illegible] طلب راه در کنار

[illegible] عاطفت [illegible] فرقه [illegible] محبت [illegible] فوق [illegible]

[illegible] عارفی [illegible] قدم دوست [illegible] که [illegible] حسن [illegible]

بکمال رسیده در میان جان و جانان فرق نتوان کرد [illegible] از باده [illegible] آن

[illegible] کاروان [illegible] روان [illegible]

[illegible] فوق [illegible] جلوه [illegible] بر چهره او

[illegible] در یاد [illegible] فوق [illegible] نهاده [illegible] بیگانه [illegible]

[illegible] سایه بلند [illegible] فوق [illegible] تیره باد

[illegible] دولت [illegible] از [illegible]

مسکالی [illegible] کار ساز [illegible] و [illegible] کار [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] بال [illegible] بود [illegible] آورد [illegible] باد [illegible]

[illegible] و [illegible] فوق [illegible] شکسته [illegible] مرغ [illegible]

[illegible] از [illegible] کنید [illegible] ضیای [illegible]

آغاز در [illegible] که [illegible] حسن [illegible] جهان [illegible]

[illegible] جلوه [illegible] سودای [illegible] گستری [illegible]

جنبانی شوق زنجیر [illegible] و [illegible] آفرینندگی [illegible] رسول [illegible] نیز [illegible] چشم

[illegible] فیض [illegible] و [illegible] چشم [illegible] کیتی [illegible] پیغام [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] نوازش [illegible] علم [illegible]

بلندی [illegible] بیگانه [illegible] زبان [illegible] نهاده [illegible] پای نگاه

[illegible] چشم [illegible] بیرنگ [illegible] آمده

نگاه [illegible] صورتی به تعمق نظر [illegible]

نوازش او

صورت گرفتن تشنی مدعا به صورت بنور کار [illegible]

[illegible] صورت سرا پا معنی یا حسن برگزید از کمال شوق برکرد و الا [illegible]

هر چند چشاده برکار حسن از نگاه آشنایی چشم دانست که او [illegible]

در مجالس پرده بی تجویز شکوه رنگین پا رسید گاهی پر چاشنی نظر برآورده و شنیده است

زبان که گذارده [illegible] کار فتاده تو چشم سخنگو که [illegible] کننده مطالب و مدعا است

[illegible] جهان [illegible] سان است [illegible]

جسن [illegible] شوق [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] کارش [illegible] باده [illegible]

کمال [illegible] شوق [illegible] [illegible]

[illegible] کار [illegible] [illegible]

[illegible] جان [illegible] گرد و چشم [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] گرم [illegible]

و زبان [illegible] ساخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱

[illegible]

به جای [illegible] از گوشه [illegible] حسن گردید [illegible] باد و نشاط [illegible]

با بدای [illegible] در [illegible] دل [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] پرده [illegible]

[illegible] گردید [illegible]

[illegible] فرماش [illegible]

[illegible]

/۱۹

نام ک
مؤلف
شارح
تاریخ
نام ک
موضو
طول
وقفی
ملاح

در پای شیشم عید قربان بپا [illegible] و چه حرمت طواف کعبه بزم وصال [illegible] بجان [illegible]

[illegible] بجوان پیاسته شمشیر بپا [illegible] بوه [illegible] بزم [illegible]

گریم دل فکاری تشکار [illegible] [illegible] و گوش [illegible]

آبروز پای دوش [illegible] ندن بگداز [illegible] شمشیر [illegible] بیابان [illegible] باده [illegible]

چه [illegible] سیر [illegible] اندازد [illegible] دعا [illegible] دیده [illegible]

تا کردن گرفته مینای باکباری [illegible] تیغ بجوان [illegible] آلوده میدان [illegible] خون

سعی [illegible] راه دشوار [illegible] قدم بر دم شمشیر نهاده طریق [illegible] تا جانشینی لذت

دوش مجلس [illegible] چشم [illegible] بزم [illegible] قربانی آینه [illegible]

[illegible] برگ موج خون شهید [illegible] شمشیر [illegible] ارکان [illegible]

بر [illegible] [illegible] اجابت [illegible] کعبه مراد [illegible]

[illegible] در [illegible] خنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کبر [illegible]

[illegible]

۱۲

[illegible] بیاض [illegible] فنا [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] عتبه [illegible]

[illegible] بار [illegible]

[illegible]

[illegible] بجز [illegible] یاران [illegible] قدیان [illegible] کج

[illegible] سهشوار [illegible] فتنه گری [illegible]

باسم گرم خون [illegible] دل [illegible] قربانی [illegible] گردیده و صد هزار

جان [illegible] نگاه [illegible] ساز داده عید قربان

[illegible] داده [illegible]

[illegible] گرفته [illegible] خون [illegible]

[illegible] خون [illegible]

[illegible] خون [illegible] خون

[illegible]

[illegible]

[illegible] عید قربانی

[illegible] پشت به دیوار [illegible] که [illegible] شکسته اند [illegible]

و از [illegible] طالع [illegible] و دیدن [illegible]

[illegible] پیوند [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] افکار [illegible]

[illegible] کار [illegible]

پشت [illegible] جان [illegible] که [illegible]

که [illegible] ای خوش [illegible] دل [illegible] آتش [illegible]

[illegible] قانون [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible] سیاه پوش [illegible] شوق [illegible] دل [illegible]

[illegible] اگر [illegible] داد [illegible]

هر گاه [illegible] بخشش [illegible] نکته [illegible]

که در هر مقام [illegible] بساط [illegible]

[illegible] کاشانه [illegible] دیده [illegible] صورت [illegible]

[illegible] قانون [illegible]

[illegible] کار [illegible] بدل [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] جان [illegible]

[illegible] ما [illegible] از [illegible] ها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آتش مهر برق خرمن صبر [illegible] از نیست که در این [illegible] نشسته در خاک

پشت [illegible] که [illegible] سیمازاده [illegible] الولد سر لا [illegible] جا [illegible]

با گزیده که آن [illegible] لطافت و صفا [illegible] [illegible]

شوق [illegible] که [illegible] و گل [illegible]

گرده [illegible] و خار [illegible]

نگون و [illegible] و خار [illegible] حرم حرمت [illegible]

[illegible] عرق چهره [illegible] آب [illegible] از رم [illegible]

بنشسته [illegible] چشم [illegible] که [illegible] آتش [illegible]

که [illegible] کشتار [illegible] که [illegible] [illegible]

خورشید [illegible] زبانی [illegible] داغ [illegible]

باده [illegible]

[illegible]

۱۴

[illegible] از [illegible] ابر [illegible] گوهر [illegible] شکفته

[illegible] عارض [illegible] لب [illegible] لطافت [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] چشم [illegible] لب [illegible]

[illegible] روی آمیز روان [illegible] گل [illegible]

[illegible] استعاره نازکی [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] شبنم [illegible]

[illegible] دست درج [illegible] خاطر [illegible] شوق [illegible] که از غم [illegible]

[illegible] پای [illegible] صبا [illegible] گوزه [illegible] شمع

[illegible]

[illegible]

کاری … خلیفه … [illegible] … کشیده … [illegible]

[illegible]

از بخیه رگ … [illegible] … طاقتم … [illegible]

زار محنت … [illegible]

[illegible]

…بینگر وقیل…
/۱۹
نام کتا…
مؤلف
شارح
تاریخ
نام ک…
موضو…
طول
وقفی
ملاح…

پنج رقعه

تالیف

نورالدین محمد ظهوری ترشیزی